

مثلاً" خانم ایران اعلم طبیب بود و خانم شمسی حکمت بهترین کودکان و گسروه آموزشی ایران را اداره میکرد و خانم دکتر را سخروا نشناس بود و بقیه هم همینطور همه زنان " پروفشنل " شاغل و متخصصی بودند که در ضمن کارهای خیریه هم انجام داده بودند.

مسائل سازمان یکی این بود که چطور میتوان به سازمان یک شکل متحدی داد و چطور میشود که دست مردها را کوتاه کرد، و بعد چطور می شود که یک شکل فکری به سازمان داده دیگر جنگ داخلی مطرح نباشد، یعنی طوری باشد که اتحاد و همبستگی باشد، در قالب یک فلسفه که آنوقت بشود در مقابل دیگران یک جبهه متحدی را بر و بر کرد، و خوب همه اینها چند چیز میخواست، یکی اینکه خود دبیرکل های سازمان آن تجربه کارهای تجهیزاتی را داشته باشند که هیچکدام نداشته اند و خود منم همینطور، یعنی اینکه هیچوقت ما تجربه کار گروهی تجهیزاتی را نداشته ایم. خود ما هیچ ایده واضحی از اینکه ایدئولوژی نهضت چه باید باشد نداشته ایم و بعد مسئله دیگری که بود، این بود که با آن چند دستگی هایی که وجود داشت امکان اینکه بشود اینها را از نظر قدرت سازمانی طوری بهم نزدیک کرد که یک سلسله مراتبی و یک تشکیلاتی بوجود بیاید، ولی اینها وجود نداشت. البته فرض کنید در خود سازمان زنان آمریکا هم سعی شد که یک رهبری افقی بوجود بیاید و چهره ها بیرون نیاید، بلکه گروهی و بطور افقی رهبری انجام بشود، البته آنها هم با مشکلات بسیاری روبرو شدند و خیلی در این زمینه ضرر کردند، ولی آنکارا اینجا امکان پذیر بود برای اینکه اینجا تا حدی اقلاً" فلسفه روشن بود و می شد راجع به مدیریت تصمیم گرفت، ولی در بین ما فلسفه هم روشن نبود و در نتیجه این دبیرکل های سازمان خاطره ای که از کارهای سازمان داشتند، خاطره مشکلات و رنج و ناراحتی بسیار شدیدی بود. یاد می آید که زمانیکه من بعدها وارد کار دولت شدم از خانم هماروحی خواهش کردم که بیاید و قائم مقام من باشد و در حقیقت دوباره دبیرکلی سازمان را بعهده بگیرد، اما بمن میگفت که تو نمیتوانی تصور کنی خاطره ای که من از جلسات شورای مرکزی سازمان دارم، چه خاطراتی است، واقعاً" این اطاق جلسات شورای مرکزی درست مثل اطاقی است که در آن کسی را شکنجه کرده باشند و حتی من آنجا را که می بینم همه اعصابم داغان میشود، برای اینکه فکر آن جلسات و فکر آن تماسها و فکر آن تضادها واقعاً" ناراحت می کند. خانم رجالی هم بهمین حالت، یعنی خیلی خاطرات متأسفانه بدی را داشتند از کار کردن با سازمان و در نتیجه واقعاً" برایشان مشکل بود که سازمان را اداره کنند. البته خوب شروع کار هم بود، یعنی زمان می گرفت که بشود بجای رسید. خوب ما با این وضع مواجه شدیم که خود منم در حقیقت تجربه زیادی در این زمینه ها نداشتم و شخصی بودم که بیشتر عمر تحصیلی را در خارج از ایران گذرانده بودم و به محض ورود با ایران، در دانشگاه ملی شروع بتدریس کرده بودم و منزل در دربند بود و دانشگاه، در اوین و تماس من با شهر کم بود و زبان اصلی صحبت هم در دانشگاه انگلیسی بود و تماسم با دانشجویان از طریق

زبان انگلیسی بود، برای اینکه با آنها کمک بشود از نظریه دگرگرفتن زبان. در نتیجه وقتی که من به اینکا رنزدیک شدم با یک حالت دلهره و تزلزل عجیب و غریبی روبرو شدم. اتفاقی که افتاد این بود که یکروز که با سیمین رجالی در دانشگاه صحبت میکردیم، بمن گفت که والا حضرت اشرف که رئیس سازمان یعنی رئیس افتخاری سازمان بودند هر سال بعنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل در اجلاس آن در نیویورک شرکت میکردند و خیلی علاقمند بودند با اینکه یکی دوفراز زنان جوان را با خودشان ببرند در این هیئت نمایندگی، برای اینکه زنان تجربه کارهای بین المللی پیدا کنند و خوب خیلی علاقمند هستند که چند نفری که بزبان فرانسه و یا انگلیسی تسلط داشته باشند و در جلسات بتوانند شرکت کنند و نطق کنند و یا نطق بنویسند و غیره همراه ایشان باشند، و او از من سؤال کرد که تو علاقمند با اینکار هستی و من گفتم بله خیلی علاقه مندم هستم و اگر بخواهند با ایشان میروم و فوراً " یعنی فردای آنروز بمن تلفن کرد که والا حضرت موافقت کردند که شما با ایشان بروید و یک خانم دیگر هم هست بنام خانم شاهکار که در زبان فرانسه کار کرده که او هم قرار است در جلسات شرکت کند و خوب کار سازمان ملل تجربه جالبی برای من بود.

سؤال: این آشنائی و تماس شما بود با والا حضرت اشرف؟

خانم افخمی: در یک کمیته قبلی که ما برای دختران دانشجویان داشتیم، من یک گزارش مختصری در ایران داده بودم به والا حضرت و این جلسه ای بود که والا حضرت در آن حضور داشتند و من یک گزارش کوتاهی بایشان داده بودم، ولی مکالمه و یا آشنائی دیگری غیر از آن نبود. در نیویورک هم در سازمان ملل، تماس من با والا حضرت خیلی کم بود که ایشان رئیس هیئت نمایندگی بودند و من جزء ترین فردهیئت نمایندگی و اصولاً هم مورد خاصی برای تماس وجود نداشت، ولی مثل اینکه ایشان توجه خاصی داشت با اینکه بزبان شانس این داده بشود که بیشتر شرکت داشته باشند. اصولاً افرادیکه بعنوان مشاور هیئت نمایندگی که سمت ما بود، میرفتند در جلسات شرکت میکردند و بعنوان نفع علی البدل کمیته می نشستند و شانس صحبت در حقیقت نداشتند، چون کسی که در هر یک از کمیته های وابسته به مجمع عمومی در زمینه خاصی نطق میکرد، یکی از سفراء و یا اشخاص ارشدی بود که در وزارت خارجه سابقه داشت و سیاست کار را خوب میدانست، ولی در مورد ما، بخصوص والا حضرت پیشنها د کرد که حتماً ما دوفنر شانس صحبت داشته باشیم، بعنوان یک مسئله آموزشی برای ما، من در کمیته مخصوص سیاسی سازمان ملل می نشستم که مسئله فلسطین در آنجا مطرح بود.

سؤال: این در چه سالی بود؟

خانم افخمی: در سال ۶۹ و من با سفیری که آن زمان تصور میکنم آقای نیری

بود کار می‌کردم ( البته در چند سالی که من شرکت کردم اشخاص مختلفی بودند ) .  
 بمن گفتند که نطقی در زمینه فعالیت‌های سازمان‌ها مربوط به فلسطین  
 تهیه کنیم و منهم طبق سیستم دانشگاهی وارد کتابخانه سازمان ملل شدم و  
 تعدادی کتاب در مورد مسئله فلسطین و مسئله اسرائیل و غیره برداشتم و شروع  
 کردم به مطالعه و تحقیق در این باره و خوب یاد دهم هست که سفیری که مسئول این  
 کمیته بود آمد و دید که من با سی یا چهل جلد کتاب نشسته‌ام ، از من سؤال کرد که  
 شما چکار می‌کنید ؟ گفتم که تحقیق می‌کنم در زمینه نطقی که باید بنویسم ، او به  
 من گفت که از من این مسئله را داشته باش و این نصیحت را داشته باش و هیچ  
 مغز خودت را مغشوش نکن ، برای اینکه این جزاینگه شما را از نظر سیاسی مغشوش  
 نکند ، فایده دیگری ندارد . این حرف همیشه در فکر من مانده بود ، بهر حال  
 ما این نطق را نوشتیم و البته سفراء آن زمان با والاحضرت آنرا " ریویو " کردند  
 و از نظر سیاست دولت ایران تعدیل کردند و چون خیلی احساسات غیر دیپلماتیکی  
 را من در آن زمینه مطرح کرده بودم ، اینها را تعدیل کردند و بعد من آن نطق را  
 کردم . البته آنروز توجهی که والاحضرت به این مسئله زنان داشت خیلی جالب  
 بود ، برای اینکه خود والاحضرت ، وقتیکه من صحبت می‌کردم ، آمد و نشست که  
 اصلاً " رسم نبود ، یعنی حتی وقتیکه وزیر امور خارجه می‌آمد ، وزمانها تیکه  
 والاحضرت نقشی نداشتند ، نمی‌آمدند . وقتی ایشان به جلسه آمدند ، دیگر هر  
 تعداد سفیر که از ایران آمده بود وارد شدند به این جلسه که نطق مرا گوش کنند ،  
 بدیهی است که محیط سازمان ملل یک محیط خیلی ساکت و خیلی آرامی است و  
 من خوب یاد دهم هست که در موقع نطق من ، والاحضرت وارد شدند با پنج نفر سفیر و  
 تمام نمایندگان ممالک دیگر مرا نگاه می‌کردند که این چه شخص مهمی است که  
 با این حالت آمده اند تا نطقش را گوش کنند ، و این خوب فقط نشانه یک  
 حالت حمایتی بود که از طرف والاحضرت میشد و من خوب یاد دهم هست که والاحضرت  
 قبل از نطق من آمدند و نشستند و از من سؤال کردند که آیا " نروس " نیستی و  
 من گفتم که چرا هستم چون دفعه اول است . ایشان گفتند که کاش یک قـرـص  
 و الیوم می‌خوردی ، ولی زیاد نخوری که خوابت ببرد ، که خوب خود ایشان  
 شخصی است که نطق کردن برایش خیلی مشکل است ، با این همه سالی که  
 تجربه در اینکار داشتند و خوب استاد این بودند و میدانستند که چه مقـسـدار  
 و الیوم لازم است و چه عکس‌العملی دارد . خلاصه مسئله سخنرانی بخوبی  
 برگزار شد و خوب فکر می‌کنم این اولین آشنائی ایشان با کار من بود .

سؤال: چطور این سخنرانی انجام گرفت ؟

خانم افخمی: عکس‌العمل خوبی بود ، زیرا تمام آن مسئله خیلی دراماتیک  
 تر از آن بود که فکر میشد .

سؤال: مسئله راجع به زنان فلسطین بود ؟

خانم افخمی: نه، راجع به مسئله فلسطین بطور کلی بود و اصولاً " فکر میکنم که کمی بیش از آنکه در حدود ظرفیت مسئله بود بآن توجه شد، یکی ورود و الاحضرت به آن ترتیب و یکی هم اینکه اتفاقاً " بعد از نطق من جلسه تمام شد و نطق دیگری نبود و این خودش یک مسئله بود که شاهزاده صدرالدین که رئیس کمیته بود یعنی رئیس آنرا بود و آنجا شرکت داشت، آمد و خیلی راجع به نطق من صحبت کرد و اشخاص دیگر هم پشت سر ایشان آمدند بطوریکه این نطق، یک مسئله ساده و پیش پا افتاده ای بود که از آن یک مسئله بوجود آمده بود. بهر حال این شروع آشنائی من با و الاحضرت اشرف بود و بعد از تمام شدن این دوره، من دو نطق و متن مصاحبه برای و الاحضرت تهیه کردم که یک مقدار از آن استفاده شد و یک مقدار مطالب دیگر در آن گنجانده شد. بعد از اینکه برگشتم به ایران، دیگر با و الاحضرت هیچ نوع تماسی نداشتم و در دانشگاه درس میدادم. منتهی در موقع مجمع عمومی سال بعد، دوباره بمن اطلاع دادند که و الاحضرت خواستند که من دوباره در هیئت شرکت کنم که من با خوشحالی قبول کردم، چون تجربه خیلی جالبی بود و واقعاً " یک ترم مجمع عمومی کافی نیست برای اینکه انسان سازمان ملل را خوب بشناسد و این دفعه که خودم را آماده میکردم برای آمدن به نیویورک، آقای انصاری بمن تلفن کرد و گفت که و الاحضرت پیغامی دارند که میخواهم بشما بدهم و من که با ایشان صحبت کردم ایشان گفتند که و الاحضرت میخواهند که شما سمت دبیرکل سازمان زنان را قبول کنید. من به آقای انصاری گفتم که من اینکاره نیستم و تجربه کار اجتماعی ندارم و اصلاً " آشنائی به آن حد ندارم و فکر میکنم که اگر و الاحضرت کار تحقیقاتی و " ریسرچ " و یا کارنوشتن در ارتباط با سازمان زنان را محول نمایند، البته با کمال میل انجام میدهم ولی فکر نمیکنم که برای اینکار مناسب باشم. مسئله تقریباً " همین بود و البته آقای انصاری بمن گفت که اگر من بجای شما بودم قبول میکردم، برای اینکه شما از زندگی خودتان چه میخواهید، اگر نوع کاری را میخواهید که مسئولیت داشته باشد و اجازه بدهد که در آن شما رشد کنید و امکان تصمیمگیری داشته باشید، این محیطی است که خیلی اجازه این نوع فعالیت را میدهد بالاخره کالجی هست که وابسته است به این سازمان و یک بودجه است که میشود از آن استفاده کرد برای فعالیتهایی که بنظر مفید باشد.

سؤال: چه کالجی؟

خانم افخمی: کالج مددکاری یا دانشکده مددکاری سازمان. در حقیقت دو کالج وجود داشت که یکی مربوط به مسائل رفاه بود و وابسته بود به سازمان و منظور آقای انصاری امکاناتی بود که میتواند نسبت بالقوه در اختیار سازمان باشد. او در حقیقت نصیحت میکرد که این کار را باید قبول کرد. البته بعداً تمام کسانی که با آنها دوستی داشتم صحبت کردم و آنها گفتند که بهیچوجه

اینکار را قبول نکن برای اینکه اصلاً" مصلحت نیست و البته دلیلی که برای این موضوع می‌آوردند این بود که می‌گفتند: نمی‌گذارند که کارکنی و این یک چیزی بود که در ایران من با آن خیلی روبرو شدم و دیدم که واقعا "نمی‌گذارند" را افسردم مختلف می‌گفتند، یعنی از طبقات با امکانات کم در جامعه، تا بالاترین طبقات از نظر مالی و مشا رکت. حالا، این کی بود که نمی‌گذاشت، این رواج خبیثه که نمی‌گذاشتند چه اشخاصی بودند، اینها هیچ وقت واضح نبود و البته آن زمان خواهرم هم که خیلی وارد فعالیتهای سیاسی، با کنفدراسیون شده بود، شدیداً "مخالف بود. او و دوستانش می‌گفتند که این رژیم باید از بین برود و همکاری افرادی که کمک میکنند و در کارشان موفق میشوند، فقط انقلاب را به عقب می‌اندازند و در این زمینه خیانت آنها حتی بیشتر از دیگران است.

سؤال: در نتیجه، ارتباط شما با هم قطع شد؟

خانم افخمی: نه، ولی بهر حال رابطه ما خیلی مشکل شد و دوست دیگری داشتیم طاهره صفارزاده که با اصطلاح تفکرات اسلامی زیادی داشت، او خیلی مخالف بود و بعد در حقیقت مجاهد شد، دوستان دیگری هم بودند که در دانشگاه کار میکردند و مخالف بودند، برای اینکه آنها فکر میکردند که با این تشریحی که در داخل سازمان وجود دارد و با این جنگهای داخلی و با این اشکالات، اصلاً امکان اینکه بشود در این زمینه کار مثبتی کرد نیست و "نمی‌گذارند". من خیلی فکر کردم راجع باین موضوع و باین نتیجه رسیدم پیش خودم که این کار را قبول میکنم با این شرط که تا آن زمان که کارم پیش میرود، کار را دنبال میکنم و اگر کسی خواست "نگذارد"، یعنی اشکالی پیش بیاید و یا چیزی از من خواسته شده مطابق طرز فکر من نباشد و فشاری آمد از هر دستگاہی که خلاف اصولی باشد که من به آن عقیده دارم، یا هر جا که من مجبور شدم که "کمپرومایز" عجیب و غریبی بکنم برای پیشرفت کار سازمان، خوب در آن وقت می‌آیم کنار. البته با زاینهم از افسانه‌هایی است که در داخل ایران بود و آن این بود که می‌گفتند: نمیشود کنار رفت، در حالیکه بارها بمن ثابت شده که هیچ اشکالی در کنار رفتن نیست، یعنی اگر شما بخواهید بروید کنار، کسی بشما اصلاً "هیچ کاری ندارد، برای اینکه هستند دیگرانی که جای شما را با کمال علاقه میگیرند و هیچ مسئله‌ای در اینکار نیست و این جزء افسانه‌ها بود که اگر شما یکبار وارد کار شدید، بعداً "دیگر باید شما را بیرون کنند و خودتان نمیتوانید بروید کنار. ولی من پیش خودم تصمیم گرفته بودم که، اصلاً" امکان پذیر نیست که کسی نگذارد شما بروید بیرون، چکارتان میکنند اگر بخواهید بروید بیرون، هیچکس کاری نمیتواند با شما داشته باشد. خلاصه با این مسئله که در پیش بود تصمیم گرفتم که راجع به آن

بیشتر فکر کنم. بعداً " که آمدم نیویورک یک روز و الاحضرت از من خواست که با ایشان نهار بخورم. خوب یادم هست که یک رستوران چینی بود در خیابان دوم که نشستیم آنجا و من یک مارتینی خیلی قوی گفتم بیا آورند، و الاحضرت بمن گفت: کله پا نمیشوی با این مارتینی؟ خود و الاحضرت که مشروب نمیخورند، من گفتم که نه، مارتینی را خوردیم و بعد و الاحضرت گفتند که من میخواهم که تو بروی و اینکا را ببینی. گفتم که من اینکا را بلد نیستم و اصلاً تجربه ندارم و مردم را زیاد نمیشناسم و از اینگونه حرفها، شما چه فکر میکنید؟ ایشان گفتند من فکر میکنم که بهر حال شانس موفقیت ممکن است از آنچه که تا حالا بوده، بیشتر باشد. بعد و الاحضرت گفتند که کاش میشد یک نفر مرد را گذاشت در سازمان زنان و این مسئله ای بود که خیلی روی من اثر گذاشت. چون من شروع کرده بودم با اینکه خیلی با نهضت آزادی زنان آشنا بشوم. از آنسال خیلی از کتابها را خوانده بودم. کتاب جدید خانم کیت میل را خوانده بودم. یک مقدار هم کتابهای خانم سیمون دو بووار را خوانده بودم بابتی فریدن آشنا شده بودم و کم کم داشتم دیگر یک حالت های انقلابی پیدا میکردم.

سؤال: اینها در چه موقع بود؟

خانم افخمی: در سال ۷۰ بود و در نتیجه این گفته و الاحضرت که " کاش میشد یک نفر مرد را در سازمان زنان گذاشت " خیلی بهرگ غیرت من برخورد و گفتم که چشم من اینکا را میکنم و بعد از تمام شدن مجمع برگشتم ایران و بعد از یک جلسه خیلی طوفانی که در آن خانم هاجر تربیت با احساسات هر چه تمام تر سعی میکرد که جلسه را کنترل کند و افراد به شدت مشغول ابراز احساسات بودند و نمیدانستند که به چه نحو جلسه پیش خواهد رفت، من برای اولین بار شاهد این مشکلات کار شدم اتفاقی که افتاده بود این بود که تصمیم گرفته شده بود، بدلیلی که اصلاً برای من واضح نبود، که اعضاء شورای مرکزی عیناً همان افراد شورای قبلی باشند و خلاصه برنامه این بود که این انتخابات کنترل بشود و آقای ادیب محمدی نماینده قائم مقام که در حقیقت در جلسات شورای مرکزی هم همیشه شرکت میکرد، این برنامه را چیده بود. حالا اگر آقای انصاری در یک جلسه ای بدلیلی که برای من واضح نیست حضور داشته و الاحضرت مثلاً گفته بوده که چطور است که اعضاء شورا همانهایی باشند که قبلاً عضو بوده اند و الاحضرت هم بدون اینکه برایش مطرح باشد که چه شخصی در شورای مرکزی سازمان زنان هست یا نیست، چنین توافقی را کرده باشند، این موضوع را من دقیقاً نمیدانم، چون واقعا " در آن موقع ایشان یک نقش افتخاری داشت و هیچ علاقه خاصی هم باین برنامه نداشت. در آن زمان و الاحضرت بیشتر توجهشان به کارهای بین المللی بود و به سازمان ملل، و اصلاً در خط سازمان زنان نبودند.

در نتیجه این تصمیم همینطوری وبدون اینکه تعصب خاصی نسبت بان باشد گرفته شده بود و بعد در جلسه ای که نمایندگان شهرستانها آمده بودند، بهیچ قیمتی حاضر نبودند که زیر بار بروند و مثلاً "فرض کنید که آن کسی که دبیرکل سازمان بود همیشه چهره اش شناخته میشد، او به سفر میرفت با مردم و دبیرهای محلی آشنا میشد، خانم رجالی خودش را کاندید کرده بود، و درست بود که از دبیرکل میخواست برود کنار ولی دلش میخواست که در شورای مرکزی بماند و بهر صورت کاندید شده بود. ملت میخواستند با و رای بدهند چون او را میشناختند و خانم رجالی یک چهره شناخته شده بود، ولی مخالفت شده بود با اینکه انتخابات جدیدی بعمل بیاید و تصمیم گرفته شده بود که همان اشخاص که قبلاً بودند بیایند. خلاصه یک جلسه پرس و جو و طوفانی بود و من درست یادم هست که خانم تربیت هر چند یکبار میگفت که: "فکرش را خون مرا هم بکنید". چون پیر بود و سنش بالا بود.

سؤال: این خانمها که در شورای مرکزی بودند چه حد متوسط سنی داشتند؟ آیا تقریباً "بیش از پنجاه سال داشتند؟

خانم افخمی: نه، <sup>سرفه</sup>چهل تا پنجاه سال، ولی خانم تربیت آن زمان سنا تور بود و آمده بود که بعنوان یک خانم متشخص و با تجربه جلسه را اداره کند و بعنوان رئیس موقت مجمع عمومی آمده بود و عضو شورای مرکزی نبود. آن جلسه مرا خیلی شوکه کرد، چون اولین جلسه ای بود که من در سازمان زنان شرکت میکردم و این فریاد و جنجال و شلوغی و قهرو آشتی بشدت مرا یکمرتبه ترساند. خیلی از این مسئولیتی که قبول کرده بودم وحشتزده شدم، چون تجربه ای با این نوع برنامه ها نداشتم. بهر حال ولی کم کم، بعد از این مجمع عمومی کارم شروع شد. البته در دانشگاه درس میدادم ولی در ضمن در سازمان هم کار میکردم.

سؤال: آن انتخابات چطور گذشت؟

خانم افخمی: آن انتخابات همانطور که گفتم کنترل شده بود، یعنی بهر حال اینطور تصمیم گرفته شده بود.

سؤال: کدامیک از خانمها کنترل کرده بودند؟

خانم افخمی: این آقای ادیب محمدی که ما مورکنترل بود با چند نفر از اشخاصی که هم دستش بودند در بین خانمها، اینها آن صندوقها را کنترل کردند و هر طور دیگر که عمل کردند، و باور کنید که چند دوره انتخابات طول کشید تا ما توانستیم برای این جلسه را از بین ببریم، یعنی طوری دبیرها روحیه خودشان را از این نظرا زدست داده و حالت منفی گرفته بودند که

چندین دوره انتخابات طول کشید تا ثابت شد که انتخابات سازمان زنان کنترل شده نخواهد بود، یک انتخاباتی بود که ماها اعضاء شورای مرکزی هر کدام برای نظارت انتخابات رفته بودیم و ناظران انتخابات مراکز استانهای مختلف بودیم و در این انتخابات من از طرف شورای مرکزی بعنوان ناظر انتخابات کرمان انتخاب شدم و یادم هست که خیلی علاقمند بودم که یک نفر از خانمها که در آنجا استاد دانشسرای عالی کرمان بود و زن خیلی فهمیده‌ای بود بعنوان یکی از آن هفت نفر انتخاب بشود و باور کنید که هر راهی را که بلد بودم از نظر تبلیغ برای او، و از نظر صحبت با این و آن، همه اینها را کردم و خودم هم در انتخابات شرکت داشتم و هر قدر که وزن و قدرت یک دبیرکل میتواند باشد، آنهم یک دبیرکل کرمانی، پشت این موضوع گذاشتم ولی این خانم نه تنها جزء این هفت نفر در نیامد، بلکه حتی جزء هفت نفر علی‌البدل هم انتخاب نشد.

سؤال: کی انتخاب میکرد؟

خانم افخمی: مردم، یعنی اعضاء مجمع آن شهر انتخاب میکردند.

سؤال: یک‌عده از زنهای سرشناس شهر که عضو سازمان بودند انتخاب میکردند؟

خانم افخمی: نه سرشناس، یعنی زنهای مختلف که خیلی از آنها از طبقات خیلی پائین بودند نیز شرکت داشتند، یعنی زنانی که عضو سازمان بودند میآمدند و با کارت عضویت، در مجمع شرکت میکردند و نمیدانید که این جلسات برای من چه تجربه‌ای بود، برای اینکه بقدری این خانمها با اصطلاحها شدت عمل میخواستند که در این انتخابات شرکت کنند، تعدادی که انتظار حضور آنها را داشتیم، تعدادی که آمدند بیش از آن تعدادی بود که سالن اجازة میداد، در نتیجه در همان آن من میبایستی که تصمیم می‌گرفتم، چون در همان جلوی در کاورتها را چک میکردند و می‌گذاشتند که افراد داخل شوند. همینطور که عده‌ای داشتند میآمدند ما میدیدیم که نزدیک است بیش از ظرفیت سالن بشوند، حتی ایستاده و حتی پشت به پشت ایستاده بودند.

سؤال: اینها خانمهای با حجاب و بی‌حجاب بودند؟

خانم افخمی: با حجاب، با چادر، بی‌چادر، زن کارگر، خانم ملاک، همه جور آدم مخلوط بود، بعد مادرهای بچه‌های مهدکودک، همه اینها عضو سازمان بودند و آمده بودند.

سؤال: همه این خانمها سواد داشتند؟

خانم افخمی: بعضیها بی‌سواد بودند و کاری که میشد این بود که بآنها کمک میشد



که بتوانند اساسی اشخاص مورد نظرشان را بنویسند .

سؤال: خوب این اسمها هم کنترل میشد؟

خانم افخمی: بله ، آنوقت اتفاقی که افتاده بود این بود که من میخواستم بگویم که سالن مهد کودک را آماده کنید تا یک عده در آن سالن رای بدهند و یک عده در این سالن ، در اینموقع فریاد و جنجال بود که عده ای میگفتند ما نمیرویم در آن سالن ، یعنی مثلا " فکر میکردند که رفتن در آن سالن ممکن است که یک اثری بگذارد که مثلا " آیا رای آنها به حساب میآید یا نه ، و نمیدانید که با چه بدبختی مواجه بودم که با آنها میگفتم : من خودم با شما میآیم به آن سالن و هر که میخواهد بیاید به آن سالن ، و با آنها میگفتم که حرف شما چیست ؟ پیشنهادتان چیست ؟ آنها با این حرارت میخواستند در انتخابات شرکت کنند و بعد هم نتیجه انتخابات همانطور که گفتم این شد که آن یکنفر آدمی که من خودم علاقه داشتم که انتخاب بشود ، اسمش دربین این ۱۴ نفر نماینده در نیامد و مردم رای خودشان را دادند .

سؤال: مثلا انتخابات کرمان را چه شخصی کنترل میکرد ، همان شورای مرکزی ؟

خانم افخمی: نه نه ، اینها ، یعنی دا و طلبان واقعا " یک آدمهای بودند که مردم آنها را میشناختند و دوست داشتند ، مثلا " فرض کنید که کسی که چندین سال برای آنها کلاس پیکار با بیسواد را اداره کرده بود ، اگر یک اینطور آدمی میخواست که انتخاب بشود ، رای میآورد .

سؤال: کی به خانمها میگفت که با این شخص رای بدهید ؟

خانم افخمی: هر کس خودش را کاندید میکرد ، یعنی خانمها خودشان ، خودشان را کاندید میکردند ، منتهی بعضی از آنها علاقه بیشتری داشتند و میرفتند و صحبت میکردند و از اینگونه فعالیتها میکردند و بعضیها کمتر و با صلاح با یک فاصله بین خودشان و رای دهندگان مطلب را مطرح میکردند .

سؤال: خیلی جالب است ، بعد آنوقت همینطور انتخابات دستوری شد ؟

خانم افخمی: نه ، دیگر این انتخابات بهیچوجه دستوری نبود ، آن اولین و آخرین انتخاباتی بود که در زمانیکه من در سازمان زنان بودم ، کنترل روی انتخابات شد ، منتها میخواهم بگویم که مدتها طول کشید تا مردم اعتمادشان دوباره جلب شود .

سؤال: و این شروع کار شما بود در سازمان زنان ؟

خانم افخمی : بله ، یعنی بارها میبایستی ب مردم ثابت میشد که کار انتخابات کنترل شده نیست تا اینکه مردم واقعا " اطمینان پیدا میکردند ، چون اثر آن انتخابات در فکر آنها مانده بود و واقعا " صدمه زیادی به کرد بیبلیتی ( Credibility ) دستگاه زده بود و خیلی طول کشید تا توانستیم این اطمینان مردم را جلب کنیم

سؤال : اگر ممکن است لطفا " راجع به تشکیلات سازمان زنان ابتدا کسه شروع کردید بچه صورت بود و بعد چطور شد ، توضیحاتی بدهید و اگر ممکن باشد ارزیابی کل از این ده سال بکنید ؟

خانم افخمی : هنگامیکه من کارم را در سازمان زنان شروع کردم ، قبلا " هم اشاره کردیم که کار ونحوه " انجام کار و گروههایی که وجود داشتند ، چطور بودند آن زمان ، در حقیقت کارهای سازمان تقریبا " نود درصد دا و طلبانه انجام میگرفت و هدفهای سازمان بیشتر در زمینه آموزش زنان و آگاه سازی بود . مشکلات اساسی این بود که هم تشکیلات اداری و مالی سازمان هنوز کاملا " شکل نگرفته بود و هم اینکه با اصطلاح چهارچوب فکری و فلسفه کار سازمان هنوز مشخص نشده بود . در نتیجه یک مقدار مشکلاتی بین گروههای مختلفی که با سازمان همکاری میکردند و یا جمعیت هایی که در زمینه های مختلف فعالیت میکردند ، وجود داشت ولی " چنل " ( Channel ) درستی برای رسیدن به یک ایدئولوژی و یا رسیدن به یک توافق کلی هنوز ایجاد نشده بود . یکی از گروههایی که در شکل گرفتن این ایدئولوژی که بعدا " مطرح شد کمک کرد انجمن دانشجویان دختر وابسته به سازمان زنان بود که در سالهای اول دهه " هفتاد تشکیل شد و یکنوع گفتگو بین این گروه شروع شده بود در مورد نقش زن در ایران قرن بیستم و همچنین موضوع حقوق زن و اینکه چه انتظاراتی باید داشت از یک زن متمدن در ایران و مسائلی که در این زمان در ایران مطرح بود و ایده هایی که در غرب گسترش پیدا کرده بود ، بحث بود و حلای میشد ، و همینطور در ضمن یک مقدار مسائلی که در ایران مطرح بود ، مشکلات زنان ایران در ارتباط با افکار و عقایدی که در گذشته متداول بود ، ارزش هایی که در گذشته مطرح بود ، اینها همه همزمان مورد بحث قرار میگرفت و سعی بر آن بود که از بین این تفکرات و عقاید آنچه که مورد داشت ، در ایران آن زمان ، و آنچه قابل اجرا و قابل فهم بود ، بصورت فلسفه ای مطرح شود . به اصطلاح چند جنبه از مشکلات مطرح بود ، یکی این بود که بچه نحوی فعالیتهای سازمان

اداره شود و توسعه پیدا کند که بیشترین اثر را بگذارد. همزمان با آن تفکری که در زمینه فکری و هدفهای زیر بنایی انجام میشد، این دو مسئله به موازات همدیگر پیش میرفت یعنی هم تشکیلات اجرایی سازمان شکل می گرفت و هم زیر بنای فکری سازمان. برای اینکه این تشکیلات اداری و اجرایی حالت متشکل تر و موثرتری بخود بگیرد، ما باین نتیجه رسیدیم که، البته بعد از یک سلسله مطالعات، سفرها و تماسها، در حقیقت ششماه اول که من دبیرکل سازمان زنان بودم، سه چهارم وقتم به سفر به قسمتهای مختلف ایران گذشت. آن سال اولی که دبیر کل بودم، بتمام استانها، در حقیقت تمام استانها غیر از یک استان، سفر کردم. به چهار شهر و تعداد زیادی روستا با گروههای مختلف رفتیم و نشستیم با زنان و گروههای اقتصادی مختلف و در سطح سواد مختلف صحبت کردیم، راجع به نیازها، کمبودها و خواسته ها صحبت کردیم و کم کم بر اثر این تبادل نظرها و آشنائی با زنان در مناطق مختلف ایران باین نتیجه رسیدیم که تشکیلات سازمان ابتدا احتیاج دارد باینکه خدماتی ارائه کند که این خدمات برای زنان ضروری و حیاتی بود و همه جا مطرح میشد. درست است که فرض کنید مسائل حقوقی زیاد است و برای زنان تساوی حقوقی هنوز یک آرزویی است که رسیدن به آن زیاد هم نزدیک نیست ولی تساوی حقوقی حتی اگر هم آنروز یعنی در سال ۷۲ - ۱۹۷۱ کاملاً انجام میشد و حالت واقعی بخود میگرفت، ولی بازنمی توانست تاثیر چندانی در وضع زنی بگذارد که بهر حال از نظر فکری، احساسی و بخصوص اقتصادی هنوز وابسته است. مسائل حقوقی فقط یک جنبه از کار میتوانست باشد، البته اهمیتش را کسی بهیچوجه دست کم نمیگرفت ولی نیازهای دیگری هم مطرح میشد که بالاتر از همه استقلال اقتصادی بود. در نتیجه فعالیتهای اجرایی سازمان را در جهت تامین استقلال اقتصادی زنان متمرکز کردیم در چهارچوب یک سلسله خدمات ضروری. واضح بود که استقلال اقتصادی بستگی دارد به سطح سواد و آموزش حرفه ای، در نتیجه هسته مرکزی مراکز سازمان را گذاشتیم روی آموزش سواد و آموزش حرفه ای. البته بتدریج که در عمل پیش میرفتیم چون همانطوری که قبلاً هم صحبت کردیم هیچ کدام از این فکرها یک فکرهای آماده و بسته بندی شده و شکل گرفته نبود در عمل ما آزمایش و تجربه و اشتباه و راه درست رفتن کم کم را همان را پیدا میکردیم و در نتیجه اینها کم کم شکل می گرفت. البته هیچکدام از این فکرها قطعی شده و آماده نبود و بتدریج که در عمل پیش میرفتیم، همانطور که قبلاً صحبت کردیم، در محلهای آزمایش و تجربه و گاهی اشتباه و گاهی موفقیت، کم کم را همان را پیدا

میکردیم و در نتیجه اینها همه کم کم شکل می‌گرفت. در کلاسهای کسه برای سواد آموزی و آموزش حرفه ای ترتیب میدادیم باین نتیجه میرسیدیم که زنان نمیتوانند در این کلاسها شرکت کنند، مگر اینکه راهی پیدا شود که بچه هایشان نگاهداری شود و بعد هم که حرفه ای را در سطح ابتدائی یاد می‌گرفتند و میخواستند مشغول کار بشوند، باز مسئله نگهداری بچه ها مطرح بود و البته این چیزی است که در همه دنیا مطرح است. یعنی مسئله روابط مادر و فرزند و نقش زن در نگهداری از بچه، رابطه خیلی مستقیم و نزدیک دارد با امکان مشارکت زن در دنیای کار و استقلال اقتصادی. در نتیجه در مراکز سازمان همه جا مهدهای کودک درست شد تا در زمانیکه زنان در کلاس بودند و بعد هم که مشغول بکار میشدند از بچه ها نگاهداری شود. همزمان که این کلاسها تشکیل میشد روش پیدا میکرد و کادر آموزش یافته پیدا میکرد و استقبال میشد و نضج می‌گرفت، باین نتیجه رسیدیم که آموزش بهداشت در یک سطح خیلی معمولی و ابتدائی و آموزش تنظیم خانواده برای زنان اهمیت خاصی دارد و مهم است که یاد بگیرند که چه تعداد فرزند در زمانهای مناسب زندگی میخواهند داشته باشند و این کنترل را بر زندگی آنها داشته باشند. در نتیجه کلینیک بهداشت و تنظیم خانواده اضافه شد بمرکز که البته همه با کمک دستگاههای مختلف انجام میشد. بعداً "نیاز به ایجاد قسمت مشاوره حقوقی خیلی واضح شد، که در آن در حقیقت حل مسائل خانوادگی و راهنمایی در مورد مسائل خانوادگی، ازدواج، رابطه با بچه، رابطه با محیط کار، آشنائی با حقوق زنان که همزمان با این برنامه ها بدست می‌آمده و تغییراتی که در قوانین، همزمان با شکل گرفتن و توسعه این برنامه ها، انجام می‌شد. در نتیجه مراکز مذکور در طول این سالها چند واحد و چند هدف داشتند که هسته مرکزی و اصلی آن سواد آموزی و آموزش حرفه ای بود و در جنب آن خدماتی که برای بوجود آوردن استقلال و مشارکت اقتصادی ضروری بود، انجام می‌گرفت.

سؤال: در آموزش حرفه ای چه چیزهایی را آموزش میدادید؟

خانم افخمی: در آموزش حرفه ای، تشخیص اینکه چه رشته هائی انتخاب

موضوع این  
استقلال نسبی  
زنان در خانواده  
اقتصادی

شود به چند چیز ارتباط داشت. یکی نیازهایی که خود زنان که درمحل مطرح میکردند، و یکی امکان داشتن کسی که تخصص و یا تبحری در آن زمینه خاص داشت در آن محل.

سؤال : مثلاً " چه کلاس‌هایی ؟

خانم افخمی : خوب، اوایل کار در محل‌هایی که دورافتاده تر بودند و امکانات برایشان کمتر بود، خیلی زمینه‌ها سنتی و قدیمی بود، آنچه که زنان میخواستند یاد بگیرند، حرفه و کارهایی بود که همیشه باصطلاح زنانه تشخیص داده شده بود.

سؤال : مثلاً " خیاطی ؟

خانم افخمی : خیاطی، آرایش، نگاهداری بچه‌ها، بافتنی، کارهای تزئینی، گل‌آرایی و این جور چیزها که همه اینها با تمام حسن نیتی که وجود داشت، منجر به یافتن کاری که درآمدی داشته باشد نمیشد. ولی در اول کار غیر از این رشته‌ها، داوطلبی فرض کنیم برای رشته نجاری نبود، یا داوطلب برای رشته تعمیر وسایل الکتریکی نبود.

سؤال : بعداً " پیدا میشد؟

خانم افخمی : کم کم بله، همانطور که پیش می‌رفت خیلی وضع فرق میکرد ولی درمرحله اول واقعاً " باید از جایی شروع میکردیم که قابل قبول باشد و قابل فهم برای مردمی که بایستی شرکت میکردند در این برنامه‌ها. سعی می‌کردیم رابطه بین زنی که با سازمان همکاری داشت و از خدمات سازمان بهره‌مند میشد با خانواده اش بطرز سالمی فرق کند، بتدریج و درمراحل. زیرا نمی‌خواستیم زنان در وضعی قرار بگیرند که از خانواده شان

یا دور شوند و یا اصطکاک شدید بوجود آید و یا چنانجا که ممکن بود بشود از آن جلوگیری کرد، پیدا شود. در نتیجه تا آنجا که ممکن بود سعی میکردیم خانواده‌ها، پدران، شوهرها، برادران بی‌آیند در بحث‌ها شرکت کنند تا کم‌کم طرز فکرشان عوض شود، برای اینکه بارها اتفاق می‌افتاد که میشد مسئله آگاه سازی را بنحوی مطرح کرد که به آن مسائل اصلی در ارتباط با زنان، خیلی زود رسید. برای اینکه زنان خیلی خوب مسائل هم را می‌فهمند، دردم را می‌فهمند و فکر خیلی زود انتقال پیدا میکنند بین زنان. ولی سعی میکردیم جوری نشود که به بیچارگی و درحقیقت به مشکلات آنی آنان اضافه شود، تا زمانی که راهی برای حل این مشکلات پیدا نشود، مثلاً "وقتی زنی با سن نسبتاً بالا باشش تا بچه دردهی وجود داشت که شوهرش با او بد رفتاری میکرد و هیچ راهی هم برای نگهداری خودش و آن شش تا بچه اش نداشت، هیچ راهی نداشت، سعی میکردیم زیاد روی مسئله استقلال و اهمیت آزادی او تکیه نشود، بلکه بیشتر راه‌هایی پیدا کنیم که زندگی برایش قابل تحمل تر باشد و کم‌کم با تغییر طرز فکر افراد خانواده تحولی در زندگی زن بوجود آید.

بهر حال هدفهای آموزش حرفه، با آمال این بود که زن در بازار کار بتواند خدماتش را عرضه کند و یک بازده قابل توجهی از کارش بگیرد. ولی تا این عملی شود مراحل مختلفی را باید طی میکردیم. یکی مسئله آمادگی فکری خود زنان بود. من خوب یادم است که اولین باری که در چهار محال بختیاری می‌خواستیم کلاس نجاری تشکیل بدهیم یک دختر خانم که در این مورد خیلی استعداد داشت میگفت من نمی‌شوم در کلاس نجاری ولی نمی‌خواهم کسی بداند چون میگفت آخر کسی زن نجار نمی‌خواهد. یعنی یک مرد جوان اگر زنش خیاطی بداند خیلی خوشحال میشود، ولی شغل نجاری و بنائی برای زن، فکری بود که کم‌کم بایستی با آن آشنا میشدند و خومی‌گرفتند. ولی جز آن، مسئله در دسترس بودن آموزش دهندگان بود، یعنی آموزش دادن معلمینی که بعد میتوانستند دیگران را تعلیم بدهند، خود برنا مه‌ای بود در از مدت و ماسعی میکردیم همکاری دستگاه‌های مختلف بخصوص وزارت کار را جلب کنیم.

سؤال: چه کسانی مسئول آموزش دادن بودند؟

خانم افخمی: اصولاً برای آموزش دادن، معلمین، کسانی که میتوانستند اینکار را بکنند طبعاً کسانی بودند که خودشان این آموزش و تبحر را دارا بودند که توسط دستگاه‌های مختلف دولتی و خصوصی تعلیم گرفته بودند و بیشتر هم از مردان بودند. زنان باید از اینها تعلیم می‌گرفتند که بعد خودشان آموزش بدهند. دلیل موفقیت مراکز سازمان و نضج گرفتن فعالیت‌هایش تا حد زیادی به این تفکر سنتی که وجود داشت مربوط میشد. یعنی یک زن، خیلی

راحت تربه مرکزرفاه سازمان میا مدبرای گرفتن قرص ضدحاملگی، ولی به وزارت بهداری مراجعه نمیکرد، هنوز برای یک زن خیلی راحت تر بود که به مرکزی که زنان در آن کار میکردند و برای زنان هست مراجعه کنند تا به مرکزی که توسط مردان اداره میشود دریک محیط مردانه بود.

سؤال: مربیان هم زن بودند؟

خانم افخمی: بله، البته در مراحل، در قسمتهایی از شهرهای بزرگ امکان این بود که مردها را در کلاسها گذارد، ولی درنود درصد کلاسها با یزد زنان را آموزش میدادیم که مربی شوند. مراکز ما همیشه اسم خانوادها هم داشت، مراکزرفاه خانواده. این مسئله را تاکید میکردیم که کسی هدفی جز تحکیم روابط خانوادگی و تداوم جنبه های مثبت آن ندارد.

سؤال: کسانی که در کلاسها شرکت میکردند، آیا بیشتر زنان شوهردار بودند یا با صلاح دختران جوان دم بخت؟ بعد هم اینکه، آیا بایستی رضایت نامه از کسی میآوردند، یا به میل شخصی شرکت میکردند؟

خانم افخمی: نه، میتوانستند به میل شخصی شرکت کنند. تعداد شرکت کنندگان و سن شرکت کنندگان به مدت زمانی که مرکز دائر شده بود و سابقه محلی داشت مربوط میشد. در اوایل کار، زنان سن بالاتر و شوهردار کم آزادی عمل بیشتر داشتند مراجعه میکردند، بعد که کم کم یک مرکزرفاه در محل شناخته میشد و جای خودش را میان مردم منطقه و محل باز میگشود، آن وحشتی که در ابتدا ممکن است از هر نوع تشکیلات جدید باشد بر طرف میشد، آنوقت دختران جوان هم شرکت میکردند و بعد تعداد جوانان از تعداد خانمهای شوهردار باسن بالا بیشتر میشد.

سؤال: آموزش بهداشت شامل چه چیزهایی میشد؟

خانم افخمی: آموزش بهداشت از ابتداییترین مسائل: نظافت، نظافت مواد غذایی، تهیه مواد بهداشتی برای خوراک و با صلاح مواد غذایی لازم برای بدن، تابداشت فردی، بهداشت زمان حاملگی، وسایل و نحوه تنظیم خانواده را شامل میشد. البته مشکلات دیگری هم مطرح میشد، ولی اصل برنامه برای این اساس بود. وزارت بهداری هم با کمک میکرد تا آنجا که امکان داشت. برای اینکه خود وزارت بهداری مثل بیشتر تشکیلات مملکتی مسئله اصلی اش کمبود نیروی انسانی بود و چون خودشان این مسئله را داشتند ما نمیتوانستیم با انسانی فرد متخصص بعنوان ما مور بگیریم، مگر آنکه ثابت میکردیم که محل سازمان مناسبتر است برای رسیدگی به کار زنان تا خود

وزارت بهداشتی و این که بالاخره در بسیاری محل ها با آنها ثابت شده — بود. آنچه که ما از آنها میخواستیم این بود که تا آنجا که امکان دارد کلینیک تنظیم خانواده خودشان را در محل ما دایر کنند. فرض کنیم سپاهی بهداشت، یا مامائی که در آن شهر کوچک یاده وجود داشت، اینها در محل سازمان کار کنند، ولی گزارشاتشان را میتوانستند به وزارت بهداشت بدهند، دستوراتشان را از وزارت بهداشت بگیرند. ماهم کاری میکردیم در تنظیم برنامه ها، در افزایش تعداد مراجعین و داوطلبان سازمان، مثلاً در پیگیری مواردی که قرص حاملگی توزیع شده بود، فرض کنیم اگر زنی قرص گرفته بود، اگر دوباره مراجعه نمیکرد، داوطلبان سازمان بمنزلش میرفتند و مشکلش را میپرسیدند. میدانید این مسئله پیچیده است، نحوه استفاده از قرص برای زن کم سواد کار آسانی نیست.

سؤال: خاطره ای دارید؟

خانم افخمی: بله، یاد میآید در یکی از مراکز که بازدید میکردیم در یزد زنی مراجعه کرد که میگفت از همه قرصها استفاده شده و با زن حامله شده ام گله داشت که اینها بدرد نمیخورد، صبح به صبح قرص را میدهم شوهرم بخورد باز هم فایده ندارد و من حامله شده ام. معلوم میشود کاملاً متوجه نشده بود که خودش باید قرصها را بخورد، چون بنظرش عامل و مسئول حاملگی مرد بود و او باید قرصها را بخورد. بهر حال این مسائل دائماً پیش میآید، ولی بهر حال سعی میشد تا آنجا که ممکن بود زن و شوهرها با هم در جلسات شرکت کنند و فیلمهایی را که از وزارت بهداشت میگرفتیم با هم ببینند و جزوهای کوچکی که مصور بود با هم تماشا کنند که بالاخره هر دو در جریان باشند.

سؤال: تا چه اندازه استقبال میشد؟

خانم افخمی: تنظیم خانواده برنامه نسبتاً موفقی بود. البته نه به موفقیت برنامه های دیگر، ولی روی هم رفته مراکز ما در این زمینه شلوغ بود و تا آنجا که امکان داشت بیشترین تعداد مراجعین را در سطح مکانها پرسنل، جواب میدادند. مسئله سنتی یا مخالفتی که جنبه سنتی و مذهبی داشته باشد، دیده نمیشد. آنچه دردها و یا مناطق دور افتاده تر محسوس بود، زیر بنای اقتصادی مسئله تنظیم خانواده بود. اگر مردی فکر میکرد تعداد بیشتر بچه از نظر کار، کمکی است و بازوی اضافی برای انجام کار است و بگرداندن چرخ خانواده کمک میکند، مشکل تر بود با و گفته شود بچه کمتری داشته باشد، و اگر زنی فکر میکرد وقتی پیر شود و از کار بیفتد پسران و دخترانش از او در پیری مواظبت خواهند کرد، این را بعنوان بیمه اجتماعی تلقی میکرد. در نتیجه مخالفت در زمینه تنظیم خانواده، بیشتر به مسائل اقتصادی مربوط



بود آنچه که ما مطالعه کرده بودیم، نشان میداد مسئله اقتصادی مهمتر از مسئله سنتی یا مذهبی بود.

سؤال: کدامیک از قسمت‌ها بیشتر موفق بود؟ سوادآموزی، آموزش بهداشت، حرفه، یا حقوقی؟

خانم افخمی: رویهمرفته آموزش حرفه‌ای از همه بیشتر مورد توجه بود، ولی باز بستگی به محل داشت. در بعضی مراکز در زمینه خصوصی پیش میرفتند که در شهرهای دیگر ممکن بود تا آن حد موفق نباشد. کلاس، باز بستگی به معلم داشت، معلمی که خوب درس میداد و کسانیکه از او کار یاد می‌گرفتند، بعد میتواند استفاده بشوند، خوب طبعاً "موفق تر از کلاسهای دیگر بود". ولی آموزش حرفه‌ای بطور کلی موفقترین قسمت بود. البته غیر از مراکز که کارشان باین ترتیب پیش میرفت و در خدماتی که ارائه میشد، که البته اینها در مناطقی بود که گروهها بیشتر احتیاج داشتند، سعی میشد که این مراکز نزدیک محل زندگی گروههای کم‌سواد و کم‌درآمد ایجاد شود و محل این برنامه‌ها در دسترس مردم باشد تا در فاصله کم بآن برسند و تعداد آنها زیاد باشد، نه اینکه محل بزرگ باشد، محل یک حالت آشنا و هم‌گن با محیط داشته باشد. یک ساختمان زیاد مدرن که احساس با اصطلاح متعلق به خود آنها بودن را از مردم بگیرد، نباشد. در نتیجه خیلی اوقات یکی از خانه‌های محل یا یکی از ساختمانهایی که قبلاً بکار دیگری گرفته شده بود برای مراکز رفاه در نظر گرفته میشد. البته بعضی اوقات لازم بود که مراکز جدید ساخته شوند.

سؤال: در یک استان معمولاً از نظر آماری چند مرکز آموزشی و رفاهی داشتید؟

خانم افخمی: مراکزی که تمام این وظایف را انجام دهد و کامل باشد و فضا باندازه کافی داشته باشد، در اواخر کار نزدیک به دویست (۲۰۰) مرکز بود، ولی شعب سازمان که هر کدام بعضی از این خدمات را در جنب کارهای دیگر انجام میداد سیصد و نود و چهار (۳۹۴) شعبه بود.

سؤال: یعنی علاوه بر دویست مرکز رفاه؟

خانم افخمی: بله، ۳۹۴ شعبه سازمان زنان وجود داشت، البته در بعضی جاها کمیته وجود داشت. بلکه بهتر باشد "استراکچر" سازمان را برای ایتان شرح دهم. نحوه بوجود آمدن یک هسته‌ای از کارسازمان باین نحو بود که تعدادی از افرادی که در یک محیط بودند، پنج شش نفر از زنان یا از طریق تماس با نزدیکترین شعبه، یا نیازی که در محل احساس میشد و یا احساس

خودشان که نیاز دارند، دوره جمع شوند، بدون اینکه کسی از جای دیگر آمده یا تماسی گرفته باشد، با هم مرتبط میشوند، معمولاً "تشکلی که باین حالت بوجود میآید، نضج میگیرد و تداومی پیدا میکند، معمولاً از طرف سازمان تماسی با آنها گرفته میشود سعی میشد این فعالیت حالت رسمی تربخود بگیرد. یک کمیته سازمان تشکیل میشد، افرادی که کمیته بصورت داوطلب در بهبود محیط و آشنا کردن زنان با حقوق و مسئولیتهایشان کوشش میکردند.

سؤال: آیا افراد محلی در این کمیته‌ها بودند؟

خانم افخمی: بله، همه افراد محلی بودند. وقتی تعداد افراد شرکت کننده در کمیته‌ها به سی نفر میرسید، معمولاً تقاضای تشکیل شعبه و وابستگی به سازمان میکردند، آنوقت کسی از نزدیکترین محل که شعبه سازمان وجود داشت، با آنجا میرفت که کمک کند تا انتخابات بطرز صحیح و منظمی انجام شود و در انتخاباتی که بین این سی نفر یا بیشتر انجام میگرفت، هفت نفر را انتخاب میکردند که از بین آنها یک نفر دبیر شورای سازمان انتخاب میشد و این هفت نفر هر کدام مسئولیت یک کمیته آن شعبه را بر عهده میگرفت. کمیته‌ها مربوط میشد به آموزش سواد، بهبود محیط زیست، نگهداری کودکان، مسائل حقوقی و غیره. هر کدام از این مسئولین کمیته‌ها سعی میکرد فعالیتها توسعه یابد، افراد بیشتری جلب شوند، نمایندگان مجمع عمومی هر شعبه، از بین اعضاء شعبه انتخاب میشدند برای شرکت در مجمع عمومی استان و بعد مجمع عمومی استان که از نمایندگان منتخب شعب تشکیل میشد برای مجمع عمومی مرکز نماینده انتخاب میکرد. مجمع عمومی مرکزی که سالی یکبار تشکیل میشد، وظیفه اش این بود که اعضاء شورای مرکزی را انتخاب کند، و دیگر اینکه فعالیت‌های سال قبل را مطالعه و بررسی و ارزشیابی کند و بر اساس آن خط مشی سال آینده سازمان را مشخص کند، و در غیاب مجمع عمومی، در بین دو مجمع، شورای مرکزی نماینده مجمع عمومی بود برای برنامه ریزی کلی و پیشبرد هدفهای سازمان. اعضاء شورای مرکزی یا زده نفر بودند که یک نفر از بین آنها بعنوان دبیر کل سازمان انتخاب میشد.

سؤال: در شهرستانها و استانهایی که شعبه سازمان بود، آیا هیئت مدیره داوطلب داشت و یا حقوق بگیر بودند؟

خانم افخمی: دبیران سازمان همانطور که شرح دادم منتخب مردم بودند و کمیته‌ها، هفت نفری که شورای شعبه را تشکیل میدادند همه داوطلب بودند. ولی در مراکز سازمان کسانی که خدمات تخصصی بطور تمام وقت یا نیمه وقت ارائه میدادند موظف بودند. مثلاً در مراکز رفاه، مدیره مرکز رفاه، مسدود کار اجتماعی، مدیر مهد کودک و غیره اینها تمام وقت و موظف بودند.

سؤال: حقوقشان را از همان شعبه استان می‌گرفتند؟ یعنی شعب سازمان زنان بودجه مستقل داشتند؟

خانم افخمی: اصل بودجه از سازمان مرکزی می‌آمد، ولی هرکدام از شعب، بودجه‌شان را پیشنهاد می‌کردند و این گروه‌ها و طلب و گروه موظف در استان، بودجه خود را تنظیم می‌کرد و بعد با دبیران استان می‌نشستیم و تصمیم‌گرفته می‌شد که در چه استان‌ها و در چه زمینه‌هایی بودجه تخصیص داده شود. ولی وقتی تصمیم راجع به بودجه کلی گرفته می‌شد، مسئولیت انجام برنامه‌ها و تقسیم بودجه با خود استان و بعد به خود شعبه بود. کارها تا حد زیادی غیر متمرکز انجام می‌شد. البته میدانید کارها تا حد خیلی زیادی استان‌دار شده بود، یعنی تقریباً "عیناً" می‌شدید که نگهداری بچه‌ها با چه تعداد کارموظ و چه تعداد همکاری‌ها و طلبانه انجام پذیر هست، فضای مورد استفاده چه نوع است، خرج روزمره مهد کودک چقدر می‌شود، اینها تقریباً استان‌دار بود. البته بعضی استان‌ها خدماتی ارائه می‌دادند و این خدمات را از راه کمک‌های محلی که به مرکز یا آن فعالیت‌های خاص می‌شد، انجام می‌گرفت. خیلی از مراکز برنامه‌هایی برای جوانان تنظیم کرده بودند، دانشجویان دانشگاه‌ها برنامه‌های ترتیب داده بودند که با کمک‌های محلی و با فکرو خلاقیت محلی، برنامه بوجود آمده و نضج گرفته بود.

سؤال: بودجه سازمان چقدر بود؟

خانم افخمی: بودجه سازمان در چند زمینه در حقیقت شکل می‌گرفت. یک مقدارش از کتاب‌های درسی می‌آمد. میدانید که کتاب‌های درسی برای ده میلیون بچه‌ای که در مدارس، درس می‌خواندند مجانی بود. ولی از هر کتاب درسی پنج ریال گرفته می‌شد که این پنج ریال کمکی بود به بودجه سازمان زنان. یک رقم دیگر برای ساختمان بود که اگر ما در هر محلی تشخیص می‌دادیم نیاز هست، می‌توانستیم نصف خرج ساختمان را در هر محل جمع کنیم و دولت نصف دیگر را بیا کمک می‌کرد، در نتیجه متغیر بود. در مواردی که توانسته بودیم در هر محل کمک مردم را بیشتر جلب کنیم و تعداد بیشتری از مراکز را بسازیم، دولت هم کمک بیشتر می‌داد. در زمینه‌های دیگر، در هر زمینه‌ای که امکان همکاری وجود داشت، میزان کمک‌ها بین دستگاه دولت و دستگاه سازمان در هر منطقه مورد تصمیم‌گیری واقع می‌شد. مثلاً در یک شهر یا در یک استان، همکاری بین سازمان و وزارت بهداشتی طوری بود که کمک‌های نوعی تا حد خیلی بالا از طرف وزارت بهداشتی به سازمان زنان می‌شد. مثلاً توزیع شیر خشک که برای بچه‌های شهر یا استان در نظر گرفته شده بود، از طرف وزارت بهداشتی محول می‌شد به سازمان. یا فرض کنید توزیع وسایل تنظیم

خانواده که به مراکز سازمان می‌دادند، یا تعداد پرسنلی که در اختیار سازمان می‌گذاشتند، در بعضی جاها این همکاری کمتر بود، بطور کلی کارهای مابین امکانات محل پیش میرفت و البته کمکهای فردی و کمکهای سازمانهای غیر دولتی هم در مورد فعالیتها ما میشد. مثلاً "بودند سازمانهای تجاری خصوصی که کمکهای بزرگی به سازمان میکردند. مثلاً یک قلم سید، چهار صد صد ضبط صوت یا تلویزیون هدیه میکردند که در مراکز رفاه سازمان برای بچه‌ها استفاده شود. کمکهای نوعی در حقیقت تسهیلات وسیعی بود که از آن استفاده میشد.

سؤال: از بودجه استانداری آیا قسمتی به سازمان زنان در محل میرسید؟

خانم افخمی: نه، استانداری در حقیقت کمک خاصی بعنوان استانداری از نظر مادی نمی‌کرد ولی چون در سالهای آخر دبیرستان سازمان زنان با اصطلاح اتوماتیک مشاوران اجتماعی استانداری بود، در نتیجه بسیاری از امکانات استانداری در اختیار سازمان بود و کلیه امکانات سازمان در اختیار هر دستگاه و گروهی بود که در زمینه کار زنان برنامه‌های مفید داشت و همکاری نزدیک میکرد، ولی کمک مالی بخصوصی از استانداری نمیشد.

سؤال: مجموع بودجه‌ای که برای شما، در سازمان برنامه یا بودجه کل کشور منظور میشد چقدر بود؟

خانم افخمی: همانطور که گفتم رقم پخش بود در زمینه‌های مختلف. آخرین رقم را باید در آورم، الان یاد من نیست که عیناً "چقدر بود، ولی پخش بود در بودجه‌های دستگاههای مختلف. ممکن بود یکی از طرحهای ما را وزارت آموزش و پرورش مطرح کند و در اختیار ما بگذارد. مثلاً "وزارت بهداشت با ما قرار داشت، کار من در خودش داشت که در مرکز ما کار میکرد. بسیاری از رقم‌های بودجه پخش بود در دستگاههای دیگر، نه در سازمان.

سؤال: در مورد کلاسهای مددکاری، آیا دانشکده وابسته به سازمان داشتید؟

خانم افخمی: کالج مددکاری سازمان در حقیقت وقتی تشکیل شد که فعالیتها رفاهی سازمان بحدی توسعه پیدا کرد که نیاز به مددکاران تمام وقت داشتیم و هدف از تشکیل آن، این بود که بتوانیم در زمینه‌های مورد نیاز سازمان، دختران را آموزش بدهیم و برنامه‌های این بود که در حقیقت این دوران تحصیلی آنقدر طولانی نشود که فرد را که از محل خاصی برای کار به تهران آمده بود، از زمینه محلی و با اصطلاح آشنائی‌هایش دور بکند. دختری که از

شهر کوچک یا روستا میآمد به تهران برای دوره مددکاری ، اگر چهار یا پنج سال در تهران میماند دیگر آن تفکر و روابط و حالت های خودش را از دست میداد ، در نتیجه کمتر میتواند در محل مفید باشد و کمتر میتواند راضی باشد . در نتیجه مادران را از هر محلی که قرار بود در آن مرکز رفاه ایجاد شود ، از همانجا استخدام میکردیم و بعد از اینکه مطالعه میشد که این دختر علاقمند است و از نظر آموزشی واجد شرایط هست ، استخدام میشد ، میآمد تهران و دو سال آموزش میدید و بعد بر میگشت به همان محل و شروع بکار میکرد و توجه میشد که چه از نظر عادات و چه از نظر زبان ، که مسئله زبان در قسمت های از آذربایجان و کردستان ، مطرح بود و هم از نظر طرز تفکر و غیره ، تصمیم ما بر این بود که فردی بکارهای سازمان بپردازد که محلی باشد و به نیازهای محل آشنا باشد . بهمین جهت کالج مددکاری در نازی آباد تهران که محله فقیر نشین و با اصطلاح عقب افتاده تهران بود تشکیل شد ، و در حقیقت این محله جایی بود که میشد با افرادی که به نیازهایشان بایدها رسیدگی میشد تماس برقرار کرد و حالت لابراتوار خوبی داشت برای یادگیری و آموزش و ارائه خدمات در حین آموزش .

سؤال: چند سال بود که تشکیل شده بود؟

خانم افخمی: در نازی آباد سه سال بود ، یعنی ساختمان نازی آباد سه سال بود تمام شده بود . قبل از آن مقر آموزشگاه خارج از تهران در ورامین بود و هفت سال بود که کار میکرد و بطور متوسط در حدود صد نفر دانشجو هر سال داشت و آنها قبلاً " میدانستند که محل کارشان کجاست و شغلشان چه خواهد بود و در یکی از زمینه های مربوط به خدمات رفاهی آموزش میدیدند ، یعنی یک سال آموزش کلی مددکاری میدیدند و سال دوم در یکی از زمینه ها یا آموزش حرفه ای ، نگهداری از کودکان و یا مشاوره حقوقی و خانوادگی تعلیم میگرفتند .

سؤال: در مورد زمینه مسائل حقوقی که توضیح دادید که هدف این بود زنان بیشتر به حقوقشان آشنا شوند ، شامل چه چیزهایی میشد؟

خانم افخمی: بتدریج که کار حقوقی سازمان پیش میرفت و موفقیت های در زمینه گذراندن قوانین بدست میآمد ، دامنه این کار توسعه پیدا میکرد یکی از مسائل مهم ، مسائل مربوط به خانواده و قوانین مربوط به خانواده بود و کوشش میشد که زنان از حقوقشان آگاه باشند ، چون قوانین خانواده و قوانین وابسته دیگر که تصویب شده بود ، دامنه حقوق زنان را وسیع تر کرده بود و امکانات را خیلی توسعه داده بود . یکی مسئله

گذراندن قانون بود و دیگر اینکه زنان بدانند که چنین قانونی هست و آگاه باشند که چگونه استفاده کنند. مثلاً "فرض کنیم دادگاه‌های حمایت خانواده بود که در مورد مشکلات مربوط به طلاق و یا مشکلات مربوط به ولایت کودکان می‌توانست تصمیم بگیرد و مددکاران سازمان زنان در این دادگاه‌های حمایت خانواده کار می‌کردند و زنان رایاری میدادند و از نظر ما مسئله با اطلاع رساندن اینکه چنین وسیله‌ای هست، چنین دادگاهی هست و مددکاری هست که می‌تواند شما را کمک کند مسئله‌ای بود که باید حل می‌شد، ولی زنان که این مسائل را نمی‌دانستند و عادت داشتند که سال‌های سال، مردی فقط بگوید ترا طلاق می‌دهم و این کاملاً کافی باشد که زندگی مشترک آنها را خاتمه دهد و هیچ‌نوع مسئولیتی هم برای مرد نباشد، چه در زمینه نگهداری بچه‌ها یا زن. قانون حمایت خانواده و تشکیلات دادگاه‌های حمایت خانواده این وضع را تغییر داد و این تغییر خیلی شدید بود و عادت کردن بان و آموختن و آگاه شدن به حقوقی که زنان پیدا کرده بودند کار آسانی نبود.

سؤال: درباره قوانین حمایت خانواده اگر ممکن باشد توضیحاتی بدهید؟

خانم افخمی: قانون حمایت خانواده، خوب، یکی مهمترین مسئله که در آن مطرح می‌شد، حقوقی بود که بزنان در خانواده داده می‌شد. چون همانطور که میدانید قبل از گذشتن این قانون مسئله طلاق یکطرفه بود، فقط از طرف مرد بود، مگر در مواردی واقعاً "خیلی استثنائی. دیگر اینکه زن به هیچ‌قیمتی نمیتوانست از مسئله طلاق، اگر از طرف مرد مطرح می‌شد جلوگیری کند و یا در این زمینه حقی داشته باشد و کلیه اختیارات مسئله قطع رابطه زناشویی فقط و به سادگی به شخص شوهر داده می‌شد و هیچ‌گونه قاضی و دادگاه و یا مرجعی وجود نداشت که رسیدگی بکند. درباره مسئله حق زن در ارتباط با بچه‌اش که کاملاً توجه خاصی نشده بود و در حقیقت مرد بود که اختیار داشت و حق ولایت بچه بعد از مرگ پدر، بخانواده پدری، جد پدری، به‌عموم و غیره داده می‌شد و حتی آنها بر مادر بچه ارجح بودند، و در هیچ شرایطی نمی‌شد مادر ولی فرزندش بشود. در خیلی موارد دیگر زن حقوقی نداشت، مثلاً "در زمینه شغلی، زن نمیتوانست کار کند مگر آنکه از شوهرش اجازه داشته باشد و در بسیاری موارد دیگر. مسئله تعدد زوجات که مرد میتواند چهار زن قانونی داشته باشد و هر زمانی که بخواهد زن دیگری بگیرد و میتواند بدون هیچ‌نوع اطلاعی به زن اولش یاد و پیش زن دیگری بگیرد و ضمناً "انتظار هم داشته باشد که این افراد در یک محیط و با هم زندگی کنند، در این موارد هیچ‌نوع حقی به زن داده نمی‌شد. قانون حمایت خانواده تمام این برنام‌ها را عوض کرد، یعنی تصمیم‌گیری در مورد طلاق بدادگاه و اگذار شد و ضمناً "حق طلاق به زن نیز داده شد، البته در زمینه‌های مشابه که مردان حق طلاق داشتند. مسئله اینکه نگهداری بچه‌ها به چه شخصی محول شود باز به دادگاه و اگذار شد.

البته در آن قانون اول حمایت خانواده مسئله شغل هنوز مطرح بود، باین معنی که مرد میتواند زن را از کاری که با صلاح خلاف " شرافت " فرض میشود با زدارد. شغل زن در قانون اول هنوز مربوط میشد به اجازه شوهر، باین معنا که مرد میتواند زنش را از ادامه حرفه‌ای با زدارد اگر تشخیص بدهد که داشتن آن حرفه برای زن خلاف حیثیت خانواده است. البته این مسئله‌ای بود که در مرحله دوم تجدیدنظر در قانون حمایت خانواده بآن توجه شد و با اینک نتوانستیم این ماده را حذف کنیم، ولی موفق شدیم این شرط را شامل هم‌مرد و هم زن کنیم، باین معنا که مرد یا زن میتواند دیگری را از کاری با زدارد که به تشخیص او خلاف حیثیت خانواده باشد. در بسیاری از موارد در تجدیدنظر و اصلاح قانون حمایت خانواده امکان و فرصت پیدا شد که اگر هم نتوانیم ماده‌ای را حذف کنیم که خلاف اصل تساوی حقوقی زن و مرد بود، زن را هم بعنوان عاملی مطرح کنیم که او هم بتواند در دادن اجازه به مرد سهیم باشد.

سؤال: قانون اول حمایت خانواده در چه سالی تصویب شد؟

خانم افخمی: سال ۱۹۶۷ بود و ۴ سال بعد از سال ۱۹۶۳ که سال اعطای حق رای سیاسی به زنان بود.

سؤال: چه کسانی آنرا پیشنهاد کردند؟

خانم افخمی: پیشنهاد از کمیته حقوقی سازمان زنان آمده بود. سالها در دست مطالعه و بررسی بود. گروههای مختلف همکاری کرده بودند، ولی البته مثل بسیاری دیگر از قوانین که بعدها مطرح شد، وضع بین‌المللی نیز در نظر گرفته میشد. یعنی به مسائلی که در سازمان مطرح میشد و به مقابله با آنها کوشش دولت ایران ملحق میشد و همینطور به وضع حقوق زن در سطح بین‌المللی و در سطح داخلی نیز توجه میشد. با مراجع مذهبی بحث و مشورت میشد و نظر آنها گرفته میشد، و هم‌اینکه در خود وزارت دادگستری و دیگر دستگاههایی که با قوانین سروکار داشتند موضوع مطرح میشد. در حقیقت گرداننده اصلی، زنان بودند ولی عوامل و دستگاهها و سازمانهای مختلف نظر میدادند، تحقیق میکردند، همکاری میکردند که قوانین شکل گیرد. از سال ۱۹۶۷ که قانون حمایت خانواده از مجلس گذشت، تغییر اساسی و کلی در حقوق اجتماعی زن بوجود آمد. همانطور که قانون به زنان حق رای و شرکت در فعالیتهای سیاسی داد، که در نتیجه زندگی سیاسی زنان کاملاً عوض شد. البته یکی از مسائلی که خوب است بآن توجه کنیم، اینست که درست قبل از موضوع حق رای، وضع زنان در قوانین ایران طوری بود که کاملاً با اطفال، مجانین، و کسانی که بدلیل خلاقی بزرگ یا جنایتی عمده، حقوقشان را از دست داده بودند، در یک ردیف